



قسمت هفتم

آیه الله جوادی آملی

عرش و کرسی

آنگاه جائلیق پرسید اگر حامل عرش، خدا است پس چرا قرآن می فرماید: «وَيَحْمِلُ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ»^۱ و در آن روز عرش پروردگارت را هشت نفر حمل نمایند؟ امام فرمود: عرش مخلوقی از آفریده های الهی است که عده ای از فرشتگان و یا انسانهای کامل که به مقامی رسیده اند حامل آن مقام می باشند و مقام و صاحب مقام را خداوند خلق فرموده است و اداره می نماید و آن مقام را هم خداوند به آنها داده است، اگر در این آیه آمده است که حامل عرش، فرشتگان هشتگانه اند، ولی خود آنها و عرش را «رَبِّ الْعَالَمِينَ» حمل می نماید «وهو العلم الذي حملة الله الحملة» این عرش مقام فعلی خداست که علم حقیقی است و انسانهای کامل و یا فرشتگان هر دو حاملان این مقام اند.

اینکه امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «هيهنا لعلماً جماً لو اصبحت له حَقْلَةٌ»^۲ اینجا (در سینه ام) علوم فراوانی است اگر برای آن حاملان و فراگیرند گاتی می یافتم، که بتوانند حامل این علوم باشند مقداری از آنها را با آنها در میان می گذارم، برای آنکه علم حقیقی است که هر کس تحمل آن را ندارد، و درک هر حقیقت مشکل مقدور همگان نمی باشد و مطالبی که همه آن را بفهمند و هضم نمایند بسیار کم است.

مرحوم صدوق رضوان الله علیه روایتی نقل می نماید که حضرت می فرماید: برای هر کس نمی توان هر مطلب علمی را گفت، چرا که یا شتونده درست متوجه نمی شود و موجب گمراهی او می گردد و یا اگر بفهمد قدرت ضبط آن را نداشته و برای هر کس مطرح می نماید.

در شماره گذشته سخن از تفسیر «ثَمِ اشْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» بود و مطالبی در این زمینه گذشت و اینک به بررسی روایاتی که در مورد عرش آمده است می پردازیم. در کتاب اصول کافی در «باب العرش والكرسى» روایاتی در این مورد آمده است: نخستین روایتی که در این باب آمده، روایتی است که «جائلیق» از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد عرش پرسشهایی نموده است، و قسمتی از آن در بحث گذشته مطرح گردید.

خداوند حامل عرش است

جائلیق در این روایت از امام پرسیده بود: خدا حامل عرش است یا عرش حامل خداوند؟

حضرت در پاسخ فرمود: خدا حامل عرش است نه عرش حامل خدا، زیرا فرموده «اشتوی على العرش» و عرش عبارت است از مجموعه نظام آفرینش که خداوند نگهدار و حافظ آن مجموعه می باشد.

سپس حضرت به این آیه شریفه استدلال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَرُؤُنَّ لِذَاتِنَا إِنْ أُنْفَكْتُمَا مِنْ أَعْدِ مِنْ بَعْدَهُ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»^۱

خداوند آسمانها و زمین را ننگه می دارد که از نظام منحرف نگردد و چنانچه منحرف شوند کسی جز او نمی تواند آنها را ننگه دارد و همانا خداوند بردبار و بسیاربخشنده است.

سپس راوی عرض می کند: من که قدرت علمی را ندارم پس تکلیفم چیست؟ امام در پاسخ می فرماید: تو اگر به همین ظواهر ایمان بیاوری و بدانی که خداوند خالق السماوات و الأرض، محیی و ممیت و امثال آن است کافی است، دیگر بحث نکن که چرا یک جا خداوند در قرآن کریم می فرماید: خدا جان را قبض می نماید و در جای دیگر می فرماید فرشته من جان را می گیرد و در جای سوم می فرماید: فرشتگان زبردست و مأمور، قبض روح می کنند، بگذار عده دیگری که استعداد و توانایی این بحث را دارند بیایند این مسائل را مطالعه و بررسی نمایند، آیا همه آن توفیق را دارند که هنگام ارتحال، جان را تسلیم دوست نمایند، یا خیر، این توفیق برای همه نیست؟ یا زیارت عزرائیل مقدور همه هست یا خیر؟ اینکه امام سجاد علیه السلام - چنانچه در صحیفه سجاده است فرموده: هنگام مردن ملک الموت (عزرائیل) از پرده غیب بر آنها ظاهر و تجلی می نماید، آیا هر کس قدرت این را دارد که به هنگام مرگ، عزرائیل سلام الله علیه را زیارت کند یا گرفتار مأموران جزه می شود و فرشتگان دیگر جان او را می گیرند؟!

حاملان عرش

عرش مقام علم است که هر کس آن را حمل نمی کند بلکه افرادی خاص حامل آنند، آن حاملان خاص کیانند؟ در جوامع روانی ما چنین است که آن حاملان، معصومین علیهم السلام می باشند و فرشتگان دور اینها می گردند. آیا این فرشتگان همانها هستند که در سوره «حم» آمده: «وَنُورِي الْمَلَائِكَةَ حَاقِقِينَ حَوْلَ الْعَرْشِ»، یا حاملین عرش غیر از این حاققین و طواف کنندگانند؟ حضرت فرمود: عرش خدا، علم خداوند است، آنها نه علم ذاتی بلکه علم فعلی و عده ای را حامل علم خود قرار داد، پس علم و حامل علم را خدا حمل می نماید و علم را در مقام فعل عده ای حمل می نمایند «وهوالعلم الذي حمله الله الحمله». آن علم را خدای متعالی به حاملین علم داده «وذلك نور من عظمته» اگر عظمت الهی عین ذات خدا است، عین علم است، این عظمت فعلی و علم فعلی از آن عظمت ذاتی و علم ذاتی نشأت می گیرد، این عرش می شود عظیم و خداوند «رب العرش العظيم» است. واگر مرحوم کلینی رضوان الله علیه از امام ششم علیه السلام نقل کرده که اگر کسی این سه اصل را حفظ کند، در باطن عالم، مرد عظیم خواهد بود، سرش این است که مرحوم کلینی رضوان الله علیه از آن حضرت نقل می نماید که «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لَهْ دَعَى فِي

ملکوت السماوات عظيماً»^۱ هر کس برای خدا علم را فرا گیرد و به آن عمل نماید و برای خدا بدیگران بیاموزد، در باطن عالم عظیمش خوانند. چنین مرد عظیمی هیچ گاه حاضر نخواهد شد آن حقیقت عظیم را به یک امروهمی بفروشد که مصداق «فَمَا رِيحَتْ نَجَارَتُهُمْ» قرار گیرد، چرا که به فکر «بِسْرَجُونِ نَسْجَارَةَ لَسَنِ تَبِوْر» است.

علم، نور است و جهل، ظلمت

«وذلك نور من عظمته فبعظمته ونوره ابصر قلوب المؤمنين وبعظمته ونوره عاداه الجاهلون» و آن نوری است از عظمت او، پس خداوند به سبب عظمت و نورش دلهای مؤمنان را بینا کرد و بهمان سبب نادانان با او دشمنی ورزیده اند.

چون انسانهای خفایش صفت با نور مخالف اند، ولی هر کس که با علم سر نامازگاری و دشمنی ندارد می کوشد تا جهل را برطرف نماید و تاریکی جهل را به روشنائی علم مبدل سازد و به عبارت دیگر، عالم با جاهل بد نیست و برضد او کار نمی کند، بلکه دست او را می گیرد و از نادانی رهاش می سازد بلکه این جاهل است که با علم بد است «الجاهلون لأهل العلم اعداء» نه برعکس که علماء اعداء جاهلان باشند و بفرموده امیرمؤمنان علیه السلام «الناس اعداء ما جهلوا»^۲ افراد عادی دشمن چیزهایی می باشند که به آن علم ندارند ولی مؤمن همیشه دوستدار علم است و هر چه را نداند گمشته خویش می پندارد «الحكمة ضالة المؤمن»^۳ ولی در مقابل جاهلان با آن دشمن اند.

سپس امام چنین ادامه می دهد: «وَبِعَظْمَتِهِ وَنُورِهِ ابْتغَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلَفَةِ وَالْأَدْبَانِ الْمُشْتَبِهَةِ» و بسبب عظمت و نورش تمام آفریده های او در آسمانها و زمین با اعمال مختلف و ادیان مشابه به سوی وسیله تقریبی جستجو می نمایند، هر کسی از راهی بسوی او می رود ولی همه آنها صحیح نیست «فَكُلٌّ مَحْمُولٌ بِحَمْلِهِ اللَّهُ نُورُهُ وَعَظْمَتُهُ وَقَدْرَتُهُ» بنابراین همگی محمولند و خدا آنها را بسبب نور و عظمت و قدرتش حمل می نماید، اگر آن مقام تدبیر به فرشتگان یا انسانهای کامل، تفویض گردیده آنها جنود الهی هستند «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و تمام جنود آسمانها و زمین، جنود الهی می باشند، و توهم نشود که خداوند آنها را با دست ظاهری حمل می نماید بلکه با عظمت و نور و قدرتش حمل می نماید. فرشتگان یا انسانهای کامل که حاملان عرش اند. هم حامل و هم محمول. هر دو محمول الهی می باشند و خداوند با نور و عظمت و قدرت خود آنها را اداره می کند.

احاطه خداوند

«فقال له: فاخبرني عن الله عزوجل اين هو؟» سپس جاثلیق سؤال می نماید که خدا در کجاست؟ امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ فرمود: «هو ههنا وههنا وفوق وتحت ومحیط بنا ومعنا وهو قوله: ما يكون من نجوى ثلاثة الا هورابعهم ولا خمسة الا هوسادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هومعهم اينما كانوا». او اینجا و آنجا و بالا و پائین و محیط بر ما و همراه ماست چنانچه خود فرموده است سه نفر با هم راز نگویند جز اینکه خدا چهارمی آنها است و نه پنج نفر مگر اینکه او ششمین آنها می باشد و نه کمتر و نه بیشتر از این، جز اینکه او با آنها است هر جا که باشند.

این توحید خالص است که به آیه سوره مجادله استدلال شده است و اما اینکه در سوره «مائده» آمده است: «لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة» کسانی که گفتند خداوند یکی از سه خداست بطور مسلم کافر شدند، بحث دیگری است و این دو آیه دو مطلب توحید و کفر را تبیین می نماید، توحید آن است که خدا رابع ثلاثه است و کفر آن است که خدا ثالث ثلاثه باشد.

«فالكرسى محيط بالسموات والأرض وما بينهما وما تحت الثرى وان تجهر بالقول فإنه يعلم السر واخفى وذلك قوله تعالى: «وسع كرسيه السموات والأرض ولا يوده حفظهما وهو العلي العظيم». بنابراین کرسی به آسمانها و زمین و فضا و زیر خاک احاطه دارد، و چنانچه فریادمانی او از سر و پنهان آنگاه است و این فرموده خداوند متعال است: کرسی خدا آسمانها و زمین را فرا گرفته و حفظ آن برای او هیچ زحمت و سنگینی ندارد و او والا و بزرگ است.

علماء، حاملان عرش اند

فوالذين يحيطون العرش هم العلماء الذين حملهم الله علمه وليس يخرج عن هذه الأربعة شيء خلق الله في ملكوته الذي اراه الله اصفياه واره خليه عليه السلام فقال:

«وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والأرض وليكون من الموقنين» وكيف يحمل حملة العرش الله و بجاته حبيت قلوبهم و بنوره اهتدوا الى معرفته؟ پس کسانی که عرش خدا را حمل می نمایند دانشمندی هستند که خدا علم خود را به آنها عطا فرموده و آنچه خدا در ملکوتش خلق فرموده و به زیدگان و خلیلش ابراهیم علیه السلام ارائه داده است، از این چهار نور خارج نیست که فرموده: «و بدینسان ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم و برای اینکه از اهل یقین باشد» پس چگونه ممکن است حاملان، عرش خدا را حمل نمایند با آنکه بسبب زندگی او دلهایشان زنده گشته و بسبب نور او

بقیه در صفحه ۴۵

«لا يستطيع لنفسه ضرراً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حياة ولا نشوراً» در نظام تکوین همانگونه که در قرآن آمده و این روایت هم تبیین می نماید که احدی مالک چیزی نیست، بلکه ملکیت های همه اعتباری است، لذا حضرت می فرماید: «من هنگامی که چشم را می گشایم نمی دانم آیا می توانم آن را ببندم یا قبل از بستن می میرم». آنها که می پندارند توان کاری را دارند لحظه ای برایشان فرا می رسد که دیگر توان بستن چشمشان را هم ندارند و اگر پس از مرگ دیگران چشم آنها را نبندند همچنان بازمانده و منظره ناپستی پیدا می نماید. قرآن کریم می فرماید: «اتمن ثقلك الشفق والابصار» و کیست که به شما گوش و چشم عطا نماید؟ «آم» در اینجا منقطعه است یعنی آنکه مالک چشم و گوش است دیگری است و بعنوان امانت به شما داده اند، حق این امانت را نگه دارید، زیرا زمانی می رسد که اجازه بستن چشم را هم به شما نمی دهند، بنابراین هیچ کس در نظام تکوین مالک چیزی نیست و اگر موسی کلیم الله علیه السلام گفت:

«لا املك الا نفسي واخي» این مالکیت نفس در نظام تکوین نیست، بلکه در مسائل اعتباری تشریحی است که می گوید: من جز مالک نفسم نیستم و برادرم هم مالک نفس خود است در ایمان آوردن و ما هردو ایمان آورده ایم، و بدین ترتیب با «لا املك لنفسي نفعاً ولا ضرراً» که مربوط به امور تکوین است معارض نمی باشد.

فكل شيء محمول والله تبارك وتعالى الممسك لهما ان تزولا والمحيط بهما من شيء وهو حياة كل شيء ونور كل شيء... همه چیز محمول است و خدای تبارک و تعالی آسمان و زمین و آنچه را به آنها احاطه دارد، از زوال و سقوط حفظ می نماید و خدا است زندگی و روشنی هر چیز.

همین فیض الهی است که باعث زنده شدن هر موجود زنده است و باعث روشن شدن هر موجود روشن است.

«سبحانه وتعالى عما يقولون علواً كبيراً» منزه و دارای بزرگی بزرگی است، از آنچه بناحق می گویند، بدین ترتیب مسأله تفویض و جسمانی بودن حق تعالی را نفی و طرد نمود.

آری! خداوند منزه از این است که روی تختی قرار گیرد که کسی او را حمل نماید، و نیز منزه است از اینکه عرش را به کسی تفویض و واگذار نموده باشد و خود مفلول الید و دست بسته باشد، او میرای از جسمانیت و تفویض است و نیازمند به احدی نیست، و به احدی هم استقلال در عمل نمی دهد.

پس چرا قبلاً این جریان را بتو اطلاع نداد و پاسخ سخنان ما را بتو نیاموخت، تا ما بدین ترتیب گفتار تو را بپذیریم زیرا ما با این گفتارهای تو سخت را نمی‌پذیریم. ای محمد ما شنیده‌ایم تو از مردی که در شهر یمامة است و نامش رحمان است تعلیم می‌گیری، و بخدا سوگند ما هرگز به رحمان ایمان نخواهیم آورد. ای محمد ما راه عذر را بر تو بستیم و بخدا رهایت نخواهیم کرد تا اینکه یا تو را بھلاکت رسانیم یا تو ما را هلاک کنی!

یکی از آنها گفت: ما فرشتگان را که دختران خدا هستند می‌پرستیم!

دیگری گفت: ما بتو ایمان نیاوریم تا خدا و فرشتگان را رودر روی برای ما بیاوری!

سخن قریش پایان رسید و رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن مجلس برخاست. عبدالله بن ابی امیة که عمه زاده رسول خدا صلی الله علیه وآله و مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب بود بدنبال آن حضرت برخاسته گفت: ای محمد! این جماعت پیشنهاداتی بتو کردند و هیچکدام را نپذیرفتی، سپس درخواستهایی کردند تا مقام و منزلت تو را در پیش خدا بدانند و در نتیجه بتو ایمان آورند آنها را هم انجام ندادی، مجدداً درخواست کردند برای خودت از خدا چیزی بخواه تا بدینوسیله برتری و فضیلت تو بر آنها معلوم

گردد آنرا هم انجام ندادی، پس از همه اینها از تو خواستند تا برخی از آن عذابی که آنان را از آن میترساندی برایشان فرود آری، اینکار را هم نکردی... عبدالله بن ابی امیة دنباله سخنان خود را ادامه داده گفت: بخدا من هرگز بتو ایمان نخواهم آورد تا نردبانی بگذاری و با آسمان بالا روی سپس با چهار فرشته از آنجا باز گردی و آن فرشتگان گواهی دهند که تو راست می‌گویی، و بخدا اگر اینکار را هم انجام دهی من گمان ندارم بتو ایمان آورم!

ولی بد نیست بدانید که با همه این احوال این عبدالله بن ابی امیة قبل از فتح مکه به رسول خدا ایمان آورده و مسلمان شد چنانچه در جای خود ذکر خواهد شد.

- ۱- اسرۃ ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۷.
- ۲- سوره مائده آیات ۱۱-۲۵.
- ۳- سوره حجر آیات ۹۰-۹۳.
- ۴- سیرۃ ابن هشام ج ۱ ص ۲۷۰-۲۷۱.
- ۵- چون عمه قرینه زبیر بن عبدشمس بن عبدمناف بود و نبش در عبدمناف به نسب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌رسید از این رو آن حضرت را برادرزاده خطاب می‌کنند.
- ۶- سیرۃ ابن هشام ج ۱ ص ۲۹۳.
- ۷- ترجمه سیرۃ ابن هشام بقلم نگارنده ج ۱ ص ۱۷۸-۱۸۰.

بقیه از عرش و کرسی

سوی معرفتش راهنمایی گردیده اند؟

عرش، علم است

پس چنین نیست کرسی یک تختی باشد، عرش یک تختی باشد، آنطور که در مورد شاخه های انگور می‌فرماید: «جنت معروشات و غیر معروشات» انگورها دو قسم اند یک قسم دارای داریست اند که به آنها معروش (دارای عرش) گفته می‌شود که بر آن داریست و عرش استوارند، و قسم دیگر شاخه هایشان روی زمین اند. بلکه عرش خدا مقام علم او است «و هو العلم» چنانچه گفته شد. بنابراین نمی‌توان گفت که تفسیر قرآن همان تلاوت آن است و نمی‌توان گفت این حرفها مربوط نیست زیرا آیات الهی برای این

است که ما بفهمیم و عرش هم از همین قبیل است، و نمی‌توان آن را به مقام فرمانروایی جهان حمل کرد، زیرا این مسأله ای اعتباری است و آن حقیقی می‌باشد و آن حقیقت و واقعیت در لسان معصومین علیهم السلام به علم و تدبیر الهی تطبیق شده و شواهد فراوانی آن را تثبیت می‌نماید، پس نمی‌شود عرش را به معنی جسمانی آن حمل نمود، چرا که بخداوند خود جسم نیست. «لا تدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار» هیچ چشمی او را درک نمی‌کند و حال آنکه او تمام چشم‌ها را درک می‌نماید.

- ۱- سوره فاطر- آیه ۴۱.
- ۲- سوره العنق- آیه ۱۷.
- ۳- نهج البلاغه- کلمه قصار ۱۴۷.
- ۴- اصول کافی- جلد ۱- ص ۴۳.
- ۵- نهج البلاغه- کلمه قصار ۱۷۲.
- ۶- نهج البلاغه- کلمه قصار ۸۰.
- ۷- سوره یونس- آیه ۳۱.
- ۸- سوره مائده- آیه ۷۳.
- ۹- سوره انعام- آیه ۱۴۱.
- ۱۰- سوره انعام- آیه ۱۰۳.
- ۱۱- کافی- جلد ۱- ص ۱۷۵.